

تحلیل روان کاوانه شخصیت سودابه و رودابه (یگانه‌های دوسویه شاهنامه)*

اشرف خسروی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

دکتر اسحاق طغیانی

دانشیار دانشگاه اصفهان

چکیده

شاهنامه اثر ارزشمند ملی و محصول ناخودآگاه جمعی اقوام ایرانی و از نوع حماسه است و داستان‌های آن بویژه در بخش‌های اسطوره‌ای و حماسی، می‌تواند نمادین و دارای معانی ژرف و عمیق باشد. یکی از زمینه‌هایی که می‌تواند بستر پژوهش شاهنامه باشد و آثار و نتایج مفیدی به دست دهد، بستر روان‌کاوی و روان‌شناسی است. بر اساس نظر کارل گوستاو یونگ، آنیما (وجود مادینه)، از مهمترین موضوعات نظریه روان‌شناسی تحلیلی شخصیت است که به صورت‌های دوگانه سازنده و ویرانگر نمود پیدا می‌کند. در شاهنامه داستان‌های غنایی عاشقانه‌ای وجود دارد که از این دیدگاه قابل بررسی‌اند. معشوقه‌های شاهنامه در کنار داشتن جلوه‌های غنایی می‌توانند نمادهای دوگانه آنیما باشند که در ناخودآگاه جمعی قوم ایرانی وجود داشته و در اسطوره و پس از آن در حماسه پدیدار شده‌اند. سودابه و رودابه دو معشوقه مهم و اثرگذار شاهنامه‌اند که یکی آنیمای منفی و دیگری آنیمای مثبت ناخود آگاه است که در حماسه فردوسی نقش و کارکرد مهمی ایفا می‌کنند. این دوگانگی بیانگر این نکته است که آنیما در برخورد با خودآگاه می‌تواند مثبت و یا منفی باشد و نتایج ویرانگر و یا برعکس آفریننده آن به خودآگاه فرد بستگی دارد. اهمیت و نقش خودآگاه و در نتیجه اراده در ساختن فرد و جامعه در این تحلیل آشکار می‌شود. این مقاله به اختصار به بررسی و تحلیل این موضوع پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، نقد روان‌کاوی، داستان‌های غنایی، آنیما، سودابه، رودابه.

مقدمه

تحقیقات میان رشته‌ای در دنیای امروزی رونق زیادی یافته و نتایج مفید و ارزنده‌ای به دست می‌دهد. در حوزه ادبیات هم رابطه روان‌کاوی و ادبیات و بررسی متون ادبی از دیدگاه روان‌کاوی در گشودن بسیاری از راز و رمزها مفید است و نتایجی شگفت به دست می‌دهد. روان‌کاوی خود حوزه وسیعی است که صاحب نظران متعدد با دیدگاه‌های مختلف و حتی گاهی متضاد به آن پرداخته‌اند. یکی از این روان‌کاوان «کارل گوستاو یونگ» است. بررسی آثار ادبی ایران از دیدگاه روان‌کاوی او می‌تواند ما را به جنبه‌هایی از رمزشناسی این آثار و درک ژرفای روانی آنها برساند. این نوع پژوهش‌ها کمک می‌کند تا جنبه‌های نمادین و سمبولیک بیان در بسیاری از اسطوره‌ها، داستان‌ها، حوادث و افسانه‌ها و مانند آن روشن گردد و معانی پنهان درون آن آشکار گردد. گسترش و رونق هرمنوتیک مدرن در دوران اخیر نیز، علی‌رغم انتقادهایی که بر آن وارد است، این گونه پژوهش‌ها و دریافت‌ها را تقویت و تشویق می‌کند.

از آنجا که شاهنامه اثری ملی و محصور ناخودآگاه جمعی ایرانی در طول قرن‌هاست، این اثر بخصوص در بخش اسطوره‌ای و حماسی، دارای داستان‌های نمادین و معانی ژرف و عمیقی است که از دیدگاه فوق قابل تحلیل است. همچنین در شاهنامه داستان‌های غنایی و عاشقانه‌ای دیده می‌شود که دارای جنبه‌های ناخودآگاه جمعی‌اند و محدود به نفسانیات، احساسات و عواطف شخصی نیستند. این داستان‌ها را نیز می‌توان از این دیدگاه بررسی کرد.

موضوع کهن الگو (آرکی تایپ) و جلوه‌های آن یکی از نظریه‌های مهم و فراگیر کارل گوستاو یونگ، روان‌شناس سوئیسی و نظریه پرداز «روان‌شناسی تحلیلی شخصیت» است. یونگ شخصیت را واحدی متشکل از سیستم‌های روانی مختلف می‌داند که گرچه از همدیگر جدا هستند ولی تأثیر متقابل نسبت به هم دارند. این سیستم‌ها عبارتند از: من یا خود آگاه، ناخودآگاه فردی، ناخودآگاه جمعی، پرسونا، آنیما، آنیموس و سایه. (یونگ، ۱۳۷۷، ص ۹)

در ناخود آگاه جمعی انسان‌ها صورت‌های نوعی و الگوهای کهن ثابت و مشترکی وجود دارد که به سبب انگیزه‌های درونی یا بیرونی در خودآگاهی پدیدار می‌شوند و خود را به خودآگاهی می‌شناسانند و موجب شکل‌گیری رمزا و نمادهای بسیاری در اساطیر، مذاهب، آثار ادبی و هنری می‌شوند. «صور نوعی عبارتند از همه مظاهر و تجلیات نمونه وار و عام روان آدمی. ناخودآگاهی جمعی که از مجموع صور نوعی فراهم آمده، ته نشین همه تجارب زندگانی بشر از آغاز تاکنون است... صورت نوعی فی نفسه عنصر روانی است که در بخش تاریک ضمیر نهفته است. بدین سبب خود صورت نوعی ناپیدا و دست نیافتنی است. اما نمادهای معروف صورت نوعی آن را به ما می‌شناساند» (ستاری، ۱۳۶۶، صص ۴۴۲-۴۳۹). یکی از ویژگی‌های مهم نماد یا رمز نیز این است که ویژگی بسیار پر معنایی دارد و از زوایای مختلف میتوان آن را تأویل کرد. این مسأله بویژه اخیراً مورد توجه قرار گرفته و منشأ تحقیقات و پژوهش‌های فراوانی شده است. البته نکته‌ای که در این موارد باید همیشه مد نظر داشت این است که این نوع تحلیل‌ها به معنای انکار و رد سایر دیدگاهها و دریافت‌ها نیست، بلکه تحلیلی دیگر در کنار آنهاست. جزم‌گرایی و مطلق‌اندیشی در بررسی این آثار منطقی و پسندیده نیست. «رمزپردازی ضد جزمی‌گری است. جزم‌گروی خشک‌اندیشی است و رمزباوری، رهیدگی از جزم و جمود، چه هرکس از باطن خود یار رمز می‌شود.» (ستاری، ۱۳۸۶، ص ۱۸۶)

در روان‌شناسی یونگ، ناخودآگاهی که وسعت بسیار زیادی دارد و بخش عمده‌ای از حیات انسان از جمله: دوران کودکی، اوقات خوابیدن و حتی بخش‌هایی از بیداری، بلوغ و پختگی او را تحت تأثیر خود دارد، گذشته از تجربه‌های زیسته هر فرد، به لایه‌های ژرف‌تری از روان می‌رسد که بین همه افراد بشر مشترک است. او نمادها را شکل آشکار کهن الگوهای پنهان در ناخودآگاه دانسته و آفرینش‌های هنری و ادبی را زمینه‌های بازیابی و تجلی آنها می‌داند. وی بر این باور است که ناخودآگاه جمعی انسان‌ها حاوی مفاهیم بسیار مهم و مشترکی است که در بسترهای مناسب مانند: رؤیا،

اسطوره، حماسه، داستان و مانند آنها بروز می‌یابد. حماسه‌های ملی نیز که از ناخودآگاه ملی و قومی ریشه گرفته‌اند، می‌توانند حاوی کهن الگوها باشند. از الگوهای کهن و صورت‌های نوعی که به اشکال مختلف و با نقش‌های متفاوت در ادبیات کهن ما دیده می‌شود، آنیما و آنیموس است. «جنبه زنی مرد، آنیما و جنبه مردی زن، آنیموس خوانده می‌شود. دلیل این که آدمی دارای این دو جنبه است از نظر فیزیولوژی این است که در مرد هم هورمون‌های جنسی ماده ترشح دارند. همچنین است در زن که در او نیز هر دو هورمون ترشح دارند. از نظر روان‌شناسی نیز صفات مردانه و صفات زنانه در هر دو جنس دیده می‌شوند.» (سیاسی، ۱۳۷۱، ص ۸۰) آنیما از زمان‌های دیرینه اساطیری تا کنون در قالب نمادها و نقش‌های مختلف ایزدبانوان، امشاسپندان مؤنث، دیوزنان، الهگان و یا در نقش مادر، دختر، معشوقه، همسر، جادوگر و امثال آن، نمود یافته است. این صورت نوعی که از تجلیات روان انسان است، در برخورد با خودآگاه می‌تواند نیک یا بد شود. همچنین نمودها و جلوه‌های این صورت ثابت به دنبال تحولات فکری و ذهنی انسان متحول و متغیر می‌شود، مثلاً در فرهنگ اسطوره‌ای به شکل ایزد بانوان و دیوزنان و الهگان و در حماسه به شکل مادران و همسران قهرمانان و شاهان و شاهزادگان و یا در نقش منفی گمراه‌کنندگان شاهان و پهلوانان و در دوره‌های بعد به اشکال مختلف دیگر ظاهر شده است. آنیما (عنصر مادینه) تجسم تمام گرایش‌های روانی زنانه در روان مرد است و می‌تواند جنبه مخرب و منفی و یا برعکس سازنده و مثبت داشته باشد. از اینرو نمادهای زنانه در دو نقش متضاد و با خویشکاری‌های کاملاً متعارض در ادبیات و هنر ظاهر شده و در داستان‌ها نیز راه یافته است. یونگ، اصل دوقطبی یا تضاد را یکی از عوامل رشد و شکفتگی شخصیت و در واقع رسیدن به خود می‌داند. وی معتقد است «در عالم وجود هر چیزی ضدی دارد، مانند خوب و بد، سیاه و سفید، درست و نادرست، مثبت و منفی، روشنایی و تاریکی، زن و مرد، پست و بلند، زندگی و مرگ، ... بر طبق همین اصل در شخصیت هم سیستم‌های مختلف، دو به دو در برابر هم قرار گرفته‌اند ... آدمی در برابر این تضاد و تقابل غالباً دچار کشمکش درونی و فشار و

ناراحتی می‌شود، ولی این کشمکش و ناراحتی برای او لازم و مفید است؛ زیرا برای تسکین دادن یا از بین بردن آن ناچار است به حرکت و فعالیت پردازد. (سیاسی، ۱۳۷۱، ص ۹۸)

در شاهنامه، الهگان و ایزدبانوان و دیو زنان اسطوره به صورت زنان قهرمان و زنان پلید و جادوگری در می‌آیند که در سرنوشت مردانی چون شهریاران و شاهزادگان و پهلوانان مؤثر و کارسازند. این زنان می‌توانند نماد آنیمای مثبت و منفی موجود در روان انسان باشند. آنیما به شکل زن نمود می‌یابد و می‌تواند مادر، همسر، معشوقه، جادوگری فریبنده و مانند آن باشد. معاشیق مهم و مؤثر شاهنامه علاوه بر جنبه‌های عاشقانه و غنایی خود معانی روانی و ذهنی پنهانی در خود جای داده‌اند که قابل تأمل‌اند. این معشوقه‌ها می‌توانند مثبت یا منفی باشند یعنی می‌توانند موجب تکامل روانی، خودشناسی و رشد یک مرد یا برعکس موجب تنزل روانی، پس‌روی آگاهی‌ها و تحقیر او شوند؛ از اینرو با روان و میزان رشد و آگاهی آن ارتباط دارند و چگونگی عملکرد آنها بستگی به تلاش و کوشش فرد در مسیر خودیابی دارد. از نظر یونگ خود نقطه مرکزی شخصیت است و «خودیابی معرف کوششهایی است که برای عدول از پراکندگی و کثرت و وصول به اعتدال و وحدت از آدمی سر می‌زند. یونگ می‌گوید من مرکز خودآگاه است نه مرکز شخصیت، زیرا خودآگاه، همه شخصیت نیست، بلکه قسمتی از آن است. اگر همه شخصیت را در نظر آوریم، یعنی هم خودآگاه و هم ناخودآگاه را، آنوقت من دیگر مرکز شخصیت نخواهد بود، بلکه این مرکز میان خودآگاه و ناخودآگاه قرار خواهد داشت، کل وجود را در بر خواهد گرفت و نامش خود خواهد بود. اما این «خودیابی» هنگامی میسر می‌گردد که عناصر تشکیل‌دهنده شخصیت به قدر کافی رشد کرده باشند؛ در این هنگام است که مرکز شخصیت از من خودآگاه به ناحیه‌ای که میان خودآگاه و ناخودآگاه است منتقل می‌شود.» (همان، ص ۸۱) در شاهنامه خویشکاری زاینده‌گی، آفرینندگی و سازندگی آنیما در وجود زنانی چون رودابه و امثال وی نمایان شده و پلیدی و ویرانگری آن در وجود زنانی چون سودابه نمود پیدا کرده است. این دو

را می‌توان جلوه‌های دوسویه یک صورت نوعی (یگانه‌های دوسویه) دانست. آنچه این صورت نوعی را مثبت یا منفی می‌کند آگاهی، اراده و خودآگاهی فرد است، زیرا آرکی تایپ فعلیت ندارد و به صورت بالقوه در روان انسان نهفته است و کیفیت و نوع فعلیت آن تا حد زیادی در اختیار انسان است. این مسأله می‌تواند نقش مهم انسان و مسئولیت خطیر او را در ساختن خود و جامعه به او گوشزد کند و برجسته سازد. می‌تواند زنان را از این که مصداق آنیمای منفی باشند باز دارد و به مثبت شدن تشویق کند و مردان را از اسیر شدن در دام نادانی و جهل باز دارد و به پیوستن به نیمه خردمند وجود خود، اندیشیدن و تمیز نیک از بد ترغیب نماید. یونگ معتقد است هر صورت مثالی فی النفسه نه نیک است و نه بد؛ بلکه نیروی افسون کننده‌ای است که اخلاقاً بی‌اعتناست و تنها در اثنای مواجهه با خودآگاه نیک می‌شود یا بد و یا مجمع هر دو ضد می‌گردد. (یونگ، ۱۳۷۲، ص ۶۰)

وجود این معانی پنهان، سازنده، پویا و باارزش موجب می‌شود یک اثر ادبی زنده و جاوید بماند و یا بر عکس عمری کوتاه داشته باشد و فراموش شود. کهن الگوها و نمادهای ناشی از آنها نتیجه ذهن و فکر انسان است و ریشه در تجربه و واقعیت دارد. تجربه‌ها و واقعیت‌ها به تدریج به بایگانی ناخودآگاه خزیده، به گونه‌ای نمادین به اسطوره راه یافته و پس از اسطوره به حماسه آمده‌اند؛ در این فرایند سعی بر این بوده که با شرایط فکری و فرهنگی جامعه تطبیق و سازگاری پیدا کنند. زنان سمبولیک و نمادین شاهنامه نیز این فرایند را گذرانده‌اند.

در این مقاله سعی بر این است که به بررسی دو معشوق مهم شاهنامه یعنی سودابه و رودابه که یکی نماد آنیمای مثبت و دیگری نماد آنیمای منفی است، پرداخته شود. برای این کار، با توجه به تعریف و نقش آنیمای منفی و مثبت از دیدگاه یونگ و نقش دوگانه آن، شخصیت سودابه و رودابه مورد بررسی قرار گرفته و به شباهت‌ها، تفاوت‌ها، و ریشه آنها پرداخته شده است. هدف اصلی این مقاله بیان جلوه‌های دوگانه آنیما به عنوان یک کهن الگوی دو سویه است که در سودابه و رودابه نمود یافته است.

رودابه و سودابه جلوه‌های دوگانه آنیما در شاهنامه

آنچه به عنوان الگوی کهن و صورت نوعی در ناخودآگاه جمعی بایگانی می‌شود ریشه در واقعیت‌ها و تجربه‌های انسان در طول زندگی دارد. در عالم واقع، انسان، دارای دو جنبه وجودی است. یعنی دارای دو بعد روحانی و جسمانی است. این دو بعد حدی از تعادل و تناسب را می‌طلبند و انسان خردمند و خودآگاه می‌تواند این سازگاری و تناسب را بین آنها ایجاد کند. وجود زن نیز آمیخته‌ای از این ترکیب است. «لطافت روحانی و کثافت جسمانی، هر دو، در وی مجتمع است، یعنی علاوه بر غرایز عموم بشر، جانی جان شناس دارد و به همین جهت، آینه گردان صفات و آیات حق و جلوه گاه لاهوت در ناسوت و مظهر ربوبیت در لباس بشریت می‌شود.» (ستاری، ۱۳۸۶، صص ۳۶۹-۳۶۸) این ویژگی موجب شکل‌گیری صورت نوعی دوگانه در روان انسان و نمود یافتن نمادهای دوگانه آن در آثار مختلف است. هرگاه روان بتواند با جنبه‌های مثبت و زاینده آن پیوند یابد و یگانه شود و جنبه‌های منفی را محافظت (نه حذف و سرکوب) نماید، به کمال می‌رسد و هرگاه اسیر بعد جسمانی گردد و از جان جان شناس آن غافل گردد، فرود می‌آید و پست می‌گردد. توجه به این نکته لازم است که «آنچه در نظر یونگ اهمیت حیاتی دارد، ایجاد تعادل و توازن میان اضداد است و رسالت رمز به اعتقاد وی، حفظ این هماهنگی یا به هم پیوستن متعادل دو ضد است.» (همان، ص ۴۱۰) به عنوان مثال زال در شاهنامه نماد وجودی است که در شناخت جنبه‌های مختلف وجود خود و درک محتویات روان موفق شده و توانسته تعادل و پیوند لازم را برقرار کند. این تعادل و پیوند در پیوستن به رودابه، بانوی خردمند شاهنامه، نمود یافته و نتیجه آن نیز رستم است که از یک سو حامی هویت و تمامیت ایران و از سویی دیگر نشانه کمال و کلیت روان است. در مقابل او کاووس خیره سر قرار دارد که به دلیل تزلزل شخصیت و نابخردی از درک جنبه‌های مثبت باز می‌ماند و قادر به بالفعل کردن آنها نیست بلکه برعکس اسیر بعد منفی شده و این اسارت روز به روز بیشتر شده تا سرانجام سیاوش - نماد پاکی و زیبایی- را به کشتن می‌دهد، خود را

به حقارت می‌کشاند و موجب بروز نبردهایی می‌شود که از دیدگاه روان‌کاوی نشانه از بین رفتن کمال و کلیت روانی و آشفتگی است. همین جنبه‌های دوگانه است که موجب می‌شود حماسه ملی، رودابه را مادر قهرمان و سرچشمه حیات و آفرینش کند و سودابه را سزاوار مادری ندانسته و او را برای همیشه بارکش ننگ ناپاکی، ویرانگری و خونریزی کند. به اختصار به بررسی این دو نماد پرداخته می‌شود:

رودابه، دختر مهرباب کابلی و سیندخت خردمند است. مهرباب از تبار ضحاک و سیندخت از زنان محبوبی است که برهمتایان ناخردمند خود برتری دارد. رودابه به زال، اسطوره خرد شاهنامه، می‌پیوندد و نتیجه این پیوند رستم قهرمان حماسه ملی ایران است. او از معاشیق مهم شاهنامه است که می‌تواند آنیمای مثبت و سازنده‌ای باشد که با پیوستن به نیمه دیگر خود به کمال می‌رسد و نتیجه می‌دهد.

سودابه، دختر شاه‌هاماوران، مادرش ناشناخته است. او پس از ماجرای یک جنگ، طرف دلبستگی کی کاووس قرار می‌گیرد و به همسری وی در می‌آید. او در شاهنامه نه تنها زاینده و آفریننده هیچ قهرمان و شاهزاده‌ای نیست، بلکه سمبول ناپاکی و پلییدی است که سیاوش را هم به کام مرگ می‌فرستد.

خاستگاه واحد

سودابه و رودابه جنبه‌های دوسویه یک صورت نوعی واحدند که شباهت‌هایی با هم دارند. این دو را می‌توان دو رویه یک سکه دانست که در عین وحدت دوگانه‌اند. این شباهت‌ها نشان می‌دهد که اصل و مبدأ این دو نماد واحد است و نحوه برخورد نوآموز با آنها و عملکرد مثبت و یا منفی بعدی موجب شده در دو جهت مخالف قرار گیرند.

مهم‌ترین و اصلی‌ترین شباهت این دو نماد، این است که عناصر مادینه‌ای هستند که بر ذهن و عملکرد مردان تأثیر می‌گذارند و به آن سمت و سو می‌دهند. نحوه عملکرد آنها به نحوه برخورد خودآگاه مردان با آنها بستگی دارد؛ زیرا خاستگاه این صورت‌ها در ناخودآگاه قرار داشته و بالقوه است و می‌تواند دوسویه عمل کند.

یکی دیگر از شباهت‌های این دو معشوق تأثیرگذار شاهنامه این است که هر دو از طریق وصف شدن، نه از طریق دیدن، موضوع عشق قرار می‌گیرند. زال، وصف رودابه را می‌شنود و به او دل می‌بندد و کی کاووس نیز وصف سودابه را می‌شنود و شیفته او می‌شود. در ابتدای داستان زال و رودابه آمده است:

یکی نامدار از میان مهان	چنین گفت کای پهلوان جهان
پس پرده او یکی دختر است	که رویش ز خورشید روشن تر است...
برآورد مر زال را دل به جوش	چنان شد کز او رفت آرام و هوش
شب آمد پراندیشه بنشست زال	به نادیده بر گشت بی خورد و هال

(جلد ۱، ص ۱۵۷، ابیات: ۳۲۱ - ۳۱۲)

کی کاووس را نیز گوینده‌ای به سودابه دل بسته می‌کند:

از آن پس به کاووس گوینده گفت	که او دختری دارد اندر نهفت
که از سرو، بالاش زیباتر است	ز مشک سیه بر سرش افسر است...
بجینید کاووس را دل زجای

(جلد ۲، ص ۱۳۱، ابیات: ۷۷ - ۷۲)

این مسأله می‌تواند معنایی نمادین داشته باشد. آنیما در ژرفای نادیدنی و پنهان روان یعنی ناخودآگاه قرار دارد و نیرویی بالقوه است که قابل رؤیت نیست. این نیرو پس از به فعلیت رسیدن و نمادین شدن، دیده خواهد شد. سودابه و رودابه نیز ابتدا در ژرفای روان جای داشتند، یعنی به فعلیت نرسیده بودند و قابل مشاهده نبودند؛ از این رو نوآموزان (زال و کی کاووس) به طور غیر مستقیم از وجود آنها آگاه شده و به آنها دل بسته‌اند.

شباهت دیگر آنها این است که هر دو بیگانه‌اند. سودابه دختر شاه‌هاماوران و رودابه دختر مهرباب کابلی است. نکته‌ای که این جا به ذهن می‌رسد این است که بیگانه بودن این نوع زنان در شاهنامه یک رمز است. سودابه و رودابه و سایر زنان نقش آفرین شاهنامه چون کنایون، فرنگیس، جریره، منیژه، مادر سیاوش و تهمینه از دیار بیگانه‌اند.

در کنار تحلیل‌های مختلفی که از این موضوع شده می‌توان بر آن بود که تعلق آنان به دیار بیگانه از دید روانکاوی، تعلق آنها را به بخش ناخودآگاه پنهان و مخفی و ناشناخته نشان می‌دهد. ناخودآگاه برای خودآگاه بیگانه است. قهرمان باید در سفر دشوار تکامل و تعالی به دیار ناخودآگاه روان خود رفته و جنبه‌های مختلف آن را بشناسد و بر آنها غلبه کرده، آن را با خود هماهنگ نماید. اجتماع ضدین و خویشی دو دشمن نیز همین معنا را دارد.

رودابه از زنان بیگانه ای است که به ایرانیان پیوسته و بیگانه بودن او مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا پس از پیوستن به زال، با او یگانه شده و ایرانی می‌گردد. «اینان چون به ایران می‌پیوندند یکباره از کشور خود می‌برند، از دل و جان ایرانی می‌شوند و جانب نیکی را که جانب ایران است، می‌گیرند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴، ص ۱۲۰) و به این ترتیب زنان با پیوستن به مردان، یاریگر ذهن آنان شده و آنان را در انتخاب و برتر دانستن نیک و نیکی یاری می‌دهند. رودابه که همزاد و همراه اسطوره زال است و اندکی پس از زال وارد حماسه می‌شود و در طول حیات هزار ساله زال در کنار اوست، آئیمای سازنده زال است که پس از درماندگی زال و کناره‌گیری او از حماسه و مرگ رستم، آشفته و دیوانه می‌شود و از ایفای نقش خود باز می‌ماند.

در مقابل زال، کی کاووس نمونه کسانی است که در این زمینه ناتوان بوده و این ناتوانی پیامدهای منفی زیادی برای او به بار آورد که بدترین شکل آن در ماجرای کشته شدن سیاوش در توران به ظهور رسید. او به دلیل نابخردی با جنبه منفی ناخودآگاه خود مبارزه نمی‌کند بلکه با آن آشتی می‌کند. او خطاب به این نیروی بیگانه می‌گوید:

کنون با تو پیوند جویم همی رخ آشتی را بشویم همی

(ج: ۲، ص ۱۳۲، ب ۸۴)

نکته این که پادشاهان سرزمین‌های بیگانه هر دو باج گزارند. مهراب که تاب مقاومت کردن در مقابل سام را ندارد به او باج و ساو می‌دهد و شاه‌هاماوران هم تاب جنگیدن با کاووس را ندارد و تعهد می‌نماید که باج و ساو بپردازد. این نکته می‌تواند

به این معنا باشد که ناخودآگاه چون بالقوه است تحت فرمان خودآگاه به نمایندگی «من» است و چگونگی فعلیت یافتن و عملکرد آن وابسته به خودآگاه انسان است.

از دیگر شباهت‌ها این است که هردو پس از یک سفر به پیوند همسران خود در می‌آیند؛ نوآموزان قصد سفر می‌کنند و به دنبال آن به آنیما می‌پیوندند؛ اگرچه ماهیت سفرها متفاوت است. فردوسی در مورد هر دو، عبارت مشابهی را آورده و از «رای آنها در جنبیدن از جای» سخن گفته است. نکته قابل تأمل این است که زال نیز مانند کی‌کاووس در این داستان بر مسند پادشاهی است.
در داستان زال آمده:

چنان بد که روزی چنان کرد رای
برون رفت با ویژه گردان خویش
ز زابل به کابل رسید آن زمان
که در پادشاهی بجنبد ز جای
که با او یکی بودشان رای و کیش...
گرازان و خندان و دل شادمان
(ج: ۱، ص ۱۵۵، ابیات: ۲۸۹-۲۹۴)

او در داستان کی‌کاووس می‌گوید:

ازان پس چنین کرد کاووس رای
از ایران بشد تا به توران زمین
به پیش اندرون شهرهاماوران
که در پادشاهی بجنبد ز جای
گذر کرد از آن پس به مکران زمین...
به هر کشوری در، سپاهی گران
(ج: ۲، ص ۱۲۶، ابیات: ۱-۴۰)

سفر، از دیدگاه یونگ، نماد تعالی است و کوشش انسان برای رسیدن به کمال را نشان می‌دهد و محتویات ناخودآگاه را فراهم کرده، به خودآگاه می‌برد تا فعال شوند. نوآموز در خلال سفر به کشف طبیعت مرگ نیز نایل می‌شود. سفر نماد سختی‌ها و دشواری‌هایی است که باید در راه رسیدن به مقصود تحمل کند. برای رسیدن به خود آگاهی که در واقع تولدی دوباره است، انسان باید در سفر دشوار خودشناسی، مرگ را کشف کند و آزمونی دشوار را پشت سر نهد تا به حیاتی دوباره نایل شود. (یونگ، ۱۳۷۷، صص ۱۹۵-۲۲۷) سفر نمادین مرغان در منطق الطیر عطار، سفر کیخسرو، فریدون

و پهلوانان هفت خوان در شاهنامه و سفر خیر و شر در هفت پیکر نظامی نمونه‌هایی از این سفرها محسوب می‌شوند که در خلال آن مسافر خود را به کمال و خودآگاهی می‌رساند. در داستان مورد بحث نیز زال و کی کاووس قصد سفر می‌کنند و به دنبال آن به آنیمای خود می‌پیوندند.

شباهت نام این دو زن در شاهنامه نیز قابل تأمل است و به پژوهشی مستقل نیاز دارد.

این شباهت‌ها نشان می‌دهد سرچشمه این دو نماد یک صورت نوعی واحد (آنیمای) است که می‌تواند به دوشکل آفریننده و ویرانگر نمود یابد. به اختصار به این دو نمود پرداخته می‌شود:

آنیمای مثبت و آفریننده

بیشتر زنان نقش‌آفرین شاهنامه را زنان محبوب و مقدس و خردمندی تشکیل می‌دهند که زاینده، پرورنده، آموزنده و نگاهدارنده شهریاران و قهرمانان و شاهزادگانند. این زنان در راه انجام رسالت خود رنج فراوان برده‌اند. اینان که بازمانده ایزدبانوان و الهگان و امشاسپندان اساطیری‌اند که زمانی یاریگر آفرینش اهورایی و نیک بوده‌اند، در شاهنامه یاریگرو راهنمای همسران و یا فرزندان خود می‌شوند و حتی در مواردی نسبت به آنان خردمندترند. به طور کلی اگر چه شاهنامه یک اثر حماسی است و انتظار می‌رود نقش زنان در آن حایز اهمیت نباشد ولی «زن شبجی گذرا نیست، بلکه چرخ داستان را به گردش در می‌آورد و گاه نیز خود زمینه ساز حماسه است و عامل اصلی رویدادها ... در بیشتر داستانهای پهلوانی سزاوارترین سخنان را از دهان مادران و همسران و دختران پهلوانان می‌شنویم. زنان شاهنامه سخن بسزا می‌گویند زیرا خردمندند و چون خرد دارند در همه حال و هر جا که باشند، آزاد اندیشند». (کیا، ۱۳۷۱، ص ۳-۲)

این گروه از زنان شاهنامه را می‌توان آنیمای مثبتی دانست که پس از پیوستن به آنیموس (عنصر نرینه) نقش آفرینندگی، زاینندگی و راهنمایی بخشی خود را ایفا

می‌کنند. (موسوی و خسروی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۶) آنیما وقتی مثبت است که «هرگاه ذهن منطقی مرد از تشخیص کنش‌های پنهان ناخودآگاه عاجز می‌شود، به یاری وی بشتابد تا آنها را آشکار کند. نقش حیاتی‌تر عنصر مادینه این است که به ذهن امکان می‌دهد تا خود را با ارزشهای واقعی درونی همساز کند و راه به ژرف‌ترین بخش‌های وجود برد... عنصر مادینه با این دریافت ویژه خود نقش راهنما و میانجی را میان «من» و «دنیا» درونی» یعنی «خود» به عهده دارد» (یونگ، ۱۳۷۷، ص ۲۷۸) زنانی که در شاهنامه می‌توانند نمود این جنبه باشند فراوانند و رودابه از برترین‌هاست. او خویشکاری خود را به یاری نیروهای فرا واقعی چون چاره‌گری‌های سیمرخ، پیش‌گویی‌های اخترشماران و دل‌آگاهی خود از یک سو و نیروی تدبیر و اندیشه (اندیشه زال و سیندخت و موبدان و بخردان) از سوی دیگر به انجام می‌رساند.

در داستان رودابه و زال می‌توان گفت آنیمای سازنده به آنیموس می‌پیوند و وحدتی مقدس برای رسیدن به هدفی بزرگ (تولد رستم) شکل می‌گیرد. در این داستان زال به عنوان قهرمان خودآگاهی و کمال که خردمندی و دانایی او با پیرسر متولد شدنش نمایان شده، جنبه‌های مثبت ناخودآگاهی را می‌شناسد و آگاهانه به آن می‌پیوندد و در حقیقت آن را به خودآگاهی می‌کشاند. عوامل رمزی در این داستان وجود دارد که این ادعا را تأیید می‌کند که به آنها اشاره می‌شود:

نامداری از مهان: در شاهنامه آن که زال را از وجود رودابه آگاه می‌کند رامشگری ناشناس و دیوی در هیأت غلام و گوینده‌ای ناآشنا (آن گونه که خبرگزاران کاووس‌اند) نیست بلکه نامداری از میان مهان است. این می‌تواند نشانه‌ای باشد بر این که بزرگان و نامداران که انسان‌هایی آگاه و خردمندند، این پیوند را تدبیر و تأیید می‌کنند:

یکی نامدار از میان مهان	چنین گفت کای پهلوان جهان
پس پرده او یکی دخترست	که رویش ز خورشید روشن ترست

(ج ۱، ص ۱۵۷، ابیات: ۳۱۴-۳۱۳)

کشمکش روانی: زال قبل از این که به رودابه بیوندد، مدتی با خود در کشمکش روانی است و جنبه‌های مختلف این موضوع را می‌سنجد. در واقع او براحتی تسلیم ناخودآگاه نمی‌شود؛ بلکه پس از شناسایی و ارزیابی و به شکلی آگاهانه به آن می‌پیوندد. کشمکش درونی او در این ابیات روشن است:

عروسم، نباید که رعنا شوم	به نزد خردمند رسوا شوم
از اندیشگان زال شد خسته دل	بران کار بنهاد پیوسته دل
همی بود پیچان دل از گفتگوی	مگر تیره گردد ازین آبروی

(همان، ص ۱۵۹، ب ۳۵۰-۳۴۸)

نگرانی زال از رعنا شدن و رسوا شدن نزد خردمندان است. او در این کشمکش روانی نگران تنزل خرد خود است. او علاوه بر بالا و دیدار رودابه از خرد و رای و گفتار او می‌پرسد و این جنبه‌ها را که بعد معنوی وجود اویند می‌سنجد و تلاش می‌کند تا از سازگاری رودابه با خوی خود از جهت خردورزی و رایمندی و سخندانی مطمئن شود. چنان که در ادامه خواهد آمد کی کاووس هرگز چنین کشمکش و نگرانی را ندارد و بسیار عجولانه تصمیم می‌گیرد، به یک بعد می‌نگرد و تسلیم زیبایی‌های ظاهری سودابه می‌شود. فردوسی در داستان زال می‌گوید:

سپهد بپرسید ازیشان سخن	ز بالا و دیدار آن سزروین
ز گفتار و دیدار و رای و خرد	بدان تا به خوی وی اندر خورد
بگویند با من یکایک سخن	به کژی نگر ننگیند ایچ بن

(همان، ص ۱۶۷، ابیات: ۴۷۵-۴۷۳)

اهمیتی که زال برای خرد و عمل کردن به آن، قایل است، روشن است.

حضور رایزنان و خردمندان: رایزنان و موبدان خردمند که می‌توانند نمادهای خودآگاهی و خرد محسوب شوند، در عرصهٔ پیوند زال و رودابه چند بار حضور دارند

و نقش فعال و مؤثری ایفا می‌کنند. ابتدا زال، مردان خرد را فرا می‌خواند و از آنان مشورت می‌خواهد:

سپهد فرستاد خواننده را
 که خواند بزرگان داننده را
 چو دستور فرزانه با موبدان
 سرافراز گردان و فرخ ردان
 به شادی بر پهلوان آمدند
 خردمند و روشن روان آمدند
 (همان، ص ۱۷۴، ابیات: ۵۹۱-۵۸۹)

تکرار و تأکیدی که با الفاظی چون دانه، دستور فرزانه، موبدان، سرافراز ردان، فرخ ردان و اوصافی چون روشن روان و خردمند دیده می‌شود، نقش خرد و خودآگاهی زال را در داستان آشکار می‌کند. پاسخ آنان نیز در خور توجه است:

یکی نامه باید سوی پهلوان
 چنان چون تو دانی به روشن روان
 تورا خود خرد زان ما بیشتر
 روان و گمانت به اندیش تر
 مگر کو یکی نامه نزدیک شاه
 فرستد کند رای او را نگاه
 منوچهر هم رای سام سوار
 نپردازد از ره بدین مایه کار
 (همان، ص ۱۷۷، ابیات: ۶۳۹-۶۳۶)

موبدان و خردمندان بار دوم هنگام مشورت سام با آنها در این پیوند نقش ایفا می‌کنند و سام را به این پیوند ترغیب می‌نمایند و آن دو را همال می‌خوانند:

چو برخاست از خواب با موبدان
 یکی انجمن کرد با بخردان
 گشاد آن سخن بر ستاره شمر
 که فرجام این بر چه باشد گذر...
 به سام نریمان ستاره شمر
 چنین گفت کای گرد زرین کمر
 تو را مژده از دخت مهرباب و زال
 که باشند هر دو به شادی همال
 بیاید بیند به مردی میان
 ازین دو هنرمند پیلی ژیان
 (همان، صص ۱۸۱-۱۸۰، ابیات: ۷۰۶-۶۹۵)

خرد بار دیگر از این پیوند حمایت می‌کند. منوچهر نیز یک بار دیگر با مردان خرد مشورت می‌کند تا از آینده این وصلت اطمینان حاصل کند:

بفرمود تا موبدان و مردان
کنند انجمن پیش تخت بلند
چنین آمد از داد اختر پدید
ستاره شناسان و هم بخردان
به کار سپهری پژوهش کنند...
که این آب روشن بخواهد دوید

از این دخت مهرباب واز پورسام
(همان، صص ۲۱۸-۲۱۷، ابیات: ۱۲۳۹-۱۲۳۳)

آزمون زمان: در نهایت، مردان خرد و دین، آزمونی دشوار از زال به عمل می‌آورند و از او می‌خواهند به سؤالات پاسخ دهد. پاسخ‌های زال اثبات‌کننده کمال و دانایی اوست و احتمال هر نوع گمراهی و خطا را نفی می‌کند. او راز دشوار زمان را می‌گشاید و آگاهی و خرد خود را اثبات می‌کند و با پشت سر نهادن این آزمون در حقیقت به تولدی دوباره می‌رسد.

بخواند آن زمان زال را شهریار
بدان تا بپرستند ازو چند چیز
نشستند پیدار دل بخردان
پرسید مر زال را موبدی
کزو خواست کردن سخن خواستار
نهفته سخن‌های دیرینه نیز
همان زال با نامور موبدان
.....

(همان، ص ۲۱۸، ابیات: ۱۲۵۰-۱۲۴۸)

در شاهنامه «پهلوان باید آزمونهای دشوار را از سر بگذراند آنگونه که از بیخردی و نادانی خالی شود و خردمند و دانا از ماجرا بیرون آید، در مرگ و تولدی رمزی و تمثیلی در خود بمیرد و چون مردی تازه از خود زاده شود» (مسکوب، ۱۳۷۴، ص ۳۲). نکته مهم و قابل تأمل نهفته در ژرفای این آزمون، این است که موضوع آن کشف راز زمان است. زال در این آزمون دشوار باید بتواند زمان را بشناسد. از سویی «زال نماد زمان است، زمان ناوابسته بیچون... این زمان همان است که زروان نیز نامیده شده است...» (کزازی، ۱۳۸۴، ص ۸۵۲) در حقیقت زال باید در این آزمون خود را بشناسد و به خودآگاهی و خودیابی برسد. نتیجه این خودآگاهی نیز پیوستن به انیمای مثبت و

پس از آن توگلد رستم است. اینجا نیز رودابه بخشی از ناخودآگاه روان زال است. این نکته‌ها پیوند عمیق داستان را با سیستم روان عمیق‌تر و پر معناتر و اهمیت خودشناسی را آشکار و برجسته می‌کند.

سیندخت: از دیگر خردمندانی که در این داستان نقش مؤثری دارند می‌توان از سیندخت، مادر رودابه، نام برد. او زنی هوشمند و خردورز است که به یاری مردی (مهراب) می‌آید که در رویارویی با مشکلات در مانده است و همچون نیروی مثبت ذهن مهراب را که از سویی ریشه در نژاد او دارد و از دختر بیزار است و از سوی دیگر اطاعت بی چون و چرای فرزند را می‌طلبد، به راه می‌آورد. او در پیوند زال با رودابه نقش مهمی دارد. سفیر هوشمند و سخنور مهراب است که به سوی سام رفته و با تدبیر و فراست از کشتار مردم کابل جلوگیری می‌کند. خرد او بر خرد مهراب، شاه کابل، برتری دارد. «بر طبق مندرجات شاهنامه در بیشتر موارد بر اثر تدبیر، خرد و هوش زن اغلب دشواری‌ها حل می‌شود». (اسماعیل پور، ۱۳۸۲، ص ۱۸۵) سیندخت نمونه‌ای از این زنان است. شجاعت، هیبت و قاطعیت این زن که در مردانگی بر بسیاری از مردان برتری دارد، سام را وادار به بستن پیمانی با او می‌کند که خود را تا گسستن جان، پای بند آن می‌داند:

گرفت آن زمان سام دستش به دست ورا نیک بنواخت و پیمان بیست ...
چنین داد پاسخ که پیمان من درست است اگر بگسلد جان من

(همان، ص ۲۱۲، آیات: ۱۱۶۰ و ۱۱۷۴)

دیدار سیندخت با سام و شایستگی و لیاقتی که این بانوی ارجمند از خود نشان می‌دهد، سام را با پیوند زال و رودابه هم داستان می‌کند. این نکته و این چرخش خردمندانه سام نیز می‌تواند تحت تأثیر آنیمای مثبتی باشد که به وسیله سیندخت به او القا می‌شود و ذهن او را در پیوند زال و رودابه به سوی عملی بایسته رهنمون می‌سازد. زال در شاهنامه، آشکارترین نماد خرد است و سیندخت بانویی است که در پیوند او با رودابه نقش مهمی ایفا می‌کند. سیمرغ دانا پروراننده زال و سیندخت پرورش دهنده

رودابه است. یعنی سیندخت را می‌توان قرینهٔ سیمرخ دانست؛ زیرا در خویشکاری به او نزدیک است و همتا و همزاد زال را می‌پرورد، بویژه که جزء اول نام آن دو نیز یکی است. (موسوی و خسروی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۹)

سیمرخ: از دیگر نمادهای خرد و دانایی که یاریگر زال و رودابه می‌شود و در ماجرای زاده شدن رستم رفع خطر می‌کند، سیمرخ است. رودابه تنها زنی است که سیمرخ او را در زادن فرزند یاری می‌کند. از دیدگاه یونگ همهٔ قهرمانان اسطوره‌ای یک ویژگی مهم دارند و آن این است که نیروی نگهبان یا پشتیبانی دارند که ناتوانی‌های آنان را جبران می‌کند و آنها را قادر می‌سازد تا عملیات خود را که بدون یاری گرفتن از آنها نمی‌تواند انجام دهد، به سرانجام برسانند. این شخصیت الهی، در حقیقت، تجلی نمادین روان کامل است و از نقش شگرف آن چنین بر می‌آید که کار اصلی اسطورهٔ قهرمان انکشاف خودآگاه خویشتن فرد است. یعنی آگاهی به ضعف‌ها و توانایی‌های خودش به گونه‌ای که بتواند با مشکلات مواجه شود. (یونگ، ۱۳۷۷، ص ۱۶۴)

ماجراهای زال نیز می‌تواند تجلی نمادین تلاش یک قهرمان برای کشف خویشتن خودآگاه و رسیدن به کمال باشد و اتصال او به سیمرخ، نشانهٔ پیروزی او است. در ماجرای تولد رستم نیز زال درمانده شده و به یاری این نیرو که نماد خرد برتر است، از مخمصه نجات می‌یابد و رودابه، نیمهٔ مادینهٔ خود، و رستم را که نتیجهٔ این پیوند است نجات می‌دهد.

رودابه را می‌توان شکل دگرگون شدهٔ «اردویسورآناهیتا یا ناهید» دانست. «این ایزدبانو با صفات نیرومندی، زیبایی و خردمندی به صورت الههٔ عشق و باروری نیز در می‌آید، زیرا چشمهٔ حیات از وجود او می‌جوشد و بدین گونه «مادر خدا» نیز می‌شود. به عنوان ایزدبانوی باروری، زنان در هنگام زایمان برای زایش خوب و دختران برای یافتن شوهر مناسب به درگاه او استغاثه می‌کنند.» (آموزگار، ۱۳۸۵، ص ۲۴-۲۳)

مهراب: سرسخت‌ترین مخالف یگانگی و پیوند زال و رودابه، مهراب کابلی است.

او از تبار ضحاک است:

ز ضحاک تسازی گهر داشتی به کابل همه بوم و بر داشتی

(فردوسی، ص ۱۵۵، ب: ۲۹۸)

ضحاک، نماد پلیدی و ناپاکی و دشمن نیکی، هنر و کمال است. (کزازی، ۱۳۸۴، ص ۴۳) مخالفت مهراب نیز می‌تواند ریشه در پلیدی او داشته باشد. رودابه، در حقیقت، عنصر مادینه روان زال است که در کاخ مهراب گرفتار است و زال باید او را رها کند. «رهانیدن عنصر مادینه به مثابه ترکیب درونی روان است و تمامی کارهای واقعاً خلاق به آن نیاز دارند» (یونگ، ۱۳۷۷، ص ۱۸۷). در یک نگاه روان‌کاوانه، مهراب را می‌توان نماد نیروهای منفی درون دانست که همواره قهرمان را از رسیدن به کمال باز می‌دارد. او از تولد رستم بیمناک است و ماهیت حقیقی او برای بار دوم وقتی آشکار می‌شود که در ماجرای رستم و شغاد به عنوان پدر زن و خویشاوند شغاد پلید، نمود می‌یابد و به مقصود شوم خود، که نابودی رستم است، می‌رسد. شگفت این‌که این صورت مثالی در ماجرای مرگ ناجوانمردانه رستم دوباره با عنوان شاه کابل که البته فرمانبر و تسلیم رستم بوده و به او باج می‌دهد، ظاهر می‌شود. او که از این اطاعت و تسلیم در رنج است، با همیاری شغاد، رستم را نامردانه می‌کشد. این دو نماد، هر دو شاه کابل‌اند، هر دو بد گوهرند (مهراب چون از تبار ضحاک است بد گهر بوده و در شاهنامه (جلد ۶، ص ۳۲۷) شاه کابل نیز به صراحت بد گهر خوانده شده است «همان گوهر بد پدیدار کرد») و هر دو باجگزار خاندان رستم و تحت سلطه و تسلیم آنها هستند، نشان می‌دهد که نمادهای برخاسته از یک صورت نوعی‌اند، بویژه که شاه کابل نام خاصی در داستان رستم و شغاد ندارد و گویی او به عنوان «همان بد گوهر» شناخته شده است و نیازی به ذکر نام ندارد.

مهراب، نیروی منفی روانی است که رستم او را تسلیم خود کرده بود. این تسلیم که

قبلاً با پرداخت باج نمود یافته بود، بار دیگر زمانی آغاز شد که پس از ازدواج زال با

رودابه، مهرباب هم همراه آنها از کابل به سیستان رفت. در حقیقت، رستم، این نیروی منفی و ویرانگر را به یاری خودآگاه مهار کرد.

سر ماه سام نریمان برفت سوی سیستان روی بنهاد تفت...
چو سیندخت و مهرباب و پیوند خویش سوی سیستان روی کردند پیش
(همان، ص ۲۳۴، ابیات: ۱۴۵۴-۱۴۵۱)

این واقعیت که نیروهای ناخودآگاه بالقوه‌اند و مثبت یا منفی بودن آنها به نوع برخورد خودآگاهی با و نوع فعلیت آنها بستگی دارد در این جا مصداق یافته است. تقابل سیندخت و مهرباب در واقع تقابل نیروهای روانی مثبت و منفی است. این رمزها نشان می‌دهد قهرمان باید در تشخیص و تمییز نیروهای برخاسته از ناخودآگاه بسیار دقیق و خودآگاه باشد و بتواند جنبه‌های منفی را از مثبت بازشناسد. جنبه‌های منفی را در اختیار بگیرند و به جنبه‌های مثبت پیوندند. این پیوند را یونگ اجتماع اضداد می‌داند و آن را شرط لازم موضوعیت یافتن هویت می‌داند؛ یعنی آدمی در میان دو قطب درونی با هماهنگی تعارض آمیز و باطل نمای دو مرکز که یکی خودآگاه و دیگری ناخودآگاه است به تحقق ذات خویش نائل می‌آید. (ستاری، ۱۳۸۶، ص ۴۱۸) خویشی دو دشمن در ابیات زیر می‌تواند اجتماع ضدین باشد:

ستاره شناسان به روز دراز همی ز آسمان باز جستند راز
بدیدند و با خنده پیش آمدند که دو دشمن از بخت خویش آمدند
(همان، ص ۱۸۰، ابیات: ۷۰۲-۷۰۳)

آنیمای منفی و ویرانگر:

سودابه نیز همچون رودابه از معاشیق معروف شاهنامه است. او را می‌توان نمود آنیمای منفی و مخرب دانست که گمراه کردن یک مرد (آنیموس) و باز داشتن وی از کمال خویشکاری اوست. او تلاش می‌کند ذهن مرد را از راه بردن به ارزش‌های عمیق

درونی باز دارد. این عنصر از دیرباز در آثار ادبی وجود داشته و دیرینه‌ای اساطیری دارد که به اختصار به آن اشاره می‌شود:

سودابه از اسطوره تا حماسه:

سودابه، باز نمود و تکرار عقلانی‌تر «جه یا جهی» در اساطیر کهن ایرانی است، از اینرو پیشینه حضور و ظهور او به روزگار دیرین اسطوره‌ها باز می‌گردد. جه یا جهیکا دختر اهریمن است که در اسطوره‌های ایرانی اهریمن را از خواب بیدار کرد و به آزار آفرینش واداشت.

«نگاهی به منش و کنش سوداوه، بی درنگ جهی و پتیارگی و زدارکامگی او را در یاری رسانی به اهریمن برای تباه کردن اشون مرد و برآشفتن همه آفرینش به یاد ما می‌آورد.....جهی/ جهیکا در اوستا و جه (jeh) در پهلوی (به معنی زن فرومایه و روسپی) نام دختر اهریمن است که نماد مرد کامگی پلید و ناپارسایانه به شمار می‌آید و در پتیاره کرداری و آفرینش آشوبی برترین مینوی سستینده است» (دوستخواه، ۱۳۸۰، صص ۱۸۵ و ۲۱۵). او موجب تازش اهریمن بر آفرینش می‌شود. در اوستا این زنان جادوگر هوس انگیز موجب نگرانی زرتشت شده‌اند و او از هوم زرین نابودی آنها را می‌طلبد:

«ای هوم زرین! به ستیزه با زن روسپی جادوی هوس انگیز که [گناهکاران] را پناه دهد، ... که پیکر اشون را نابود کند، زیناوند شو!». (اوستا، ۱۳۸۵، صص ۱۴۳)

در بندهش آمده هنگامی که اهریمن از کارافتادگی خود و سایر دیوان را دید گیج شد و سه هزار سال در گیجی ماند. هر کدام از دیوان سعی بر بیدار کردن او داشتند ولی او از گیجی بر نخاست تا آن که جهی تبهار، با به سر رسیدن سه هزار سال آمد و گفت که «برخیزید پدر ما! به سبب کردار من، زندگی نباید. فره ایشان را بدزدم، آب را بیازارم، زمین را بیازارم، آتش را بیازارم، گیاه را بیازارم، همه آفرینش هر مزد آفریده را بیازارم ... اهریمن آرامش یافت، از آن گیجی فراز جست، سر جهی را ببوسید» (فرنبرگ دادگی، ۱۳۸۰، صص ۵۱) حضور این صورت نوعی که به اشکال مختلف در اساطیر،

حماسه‌ها، افسانه‌ها و سایر داستان‌ها تداوم یافته، ریشه در ناخودآگاه روان انسان داشته و جنبه منفی آنیما محسوب می‌شود.

فرایند دگرگونی و عقلانی شدن اسطوره‌ها، سودابه را از هیأت دیو زنی و اهریمنی به شکل انسانی تبدیل کرده است. برخی از عواملی که جلوه‌های منفی این نماد را نشان می‌دهند عبارتند از:

اسارت: اولین نتیجه منفی پیوند با سودابه اسارت کی کاووس، پهلوانان و دیگر مهتران ایرانی است. پس از اینکه سودابه به همسری شاه ایران در آمد، شاه هاماوران میهمانی ترتیب می‌دهد و با فریب و نیرنگ شاه ایران و به تبع آن توس، گودرز، گیو و سایر مهتران ایران را به اسارت خود در می‌آورد:

گرفتند ناگاه کاووس را چو گودرز و چون گیو و چون توس را
چه گوید در این مردم پیش بین چه دانی تو ای کاردان اندر این

(ج: ۲، ص ۱۳۶، ابیات: ۱۵۲-۱۵۳)

اسارت شاه و همراهان در سرزمین بیگانه به معنی تسلط جنبه‌های منفی روان بر جنبه‌های مثبت و نتیجه بی‌خردی نوآموز است. کی کاووس در مازندران نیز یک باردیگر این نوع اسارت و خواری را تجربه کرده است. در مدت اسارت او ایران نیز عرصه نبردهای ویرانگر و تاخت و تاز بیگانگان می‌شود که این اسارت و ویرانی مثل همیشه با قهرمانی‌های رستم پایان می‌یابد.

برای پیوستن به زنان مثبت و زاینده، قهرمان باید خردمند باشد و خردمندی خود را اثبات کند؛ چنانکه در مورد زال ذکر شد؛ در حالی که برای پیوستن به زنان منفی و ویرانگر، مرد باید بیخردی کند و بد اندیشی ورزد. کی کاووس نیز به دنبال بیخردی به آنیمای منفی پیوست. او به انگیزه شوم و ناخردمندانه جنگ و فتح سفر کرد. سفر او روحانی و کمال بخش نبود و نتیجه آن نیز شوم و پلید بود.

عشق زمینی و شهوت آلود:

سودابه وجودی است که کیاست، زیرکی و هوش خود را در خدمت مقاصد پلید و اهریمنی خود قرار می‌دهد. عده‌ای «سودابه را ورود عنصر بیگانه اسطوره‌ای یعنی مادر

سالاری در اساطیر سومری - سامی و مدیترانه‌ای می‌دانند ولی در داستان سیاوش، مادر سالاری و تقابل نقش زن و مرد دیده نمی‌شود، آنچه مهم است شهوت رانی سودابه و تلاش او برای تسلیم کردن سیاوش و سرانجام شکست اوست که از جهی، زن پتیاره اهریمنی، اقتباس شده است». (بهار، ۱۳۷۴، ص ۴۴) سودابه نمونه شهوت رانی و کامجویی، پیمان‌شکنی و پیمان‌ستیزی، دروغ و ناراستی و پلیدی‌های زنانه در شاهنامه است.

خویشکاری جهی وار او، یعنی ربودن خرد یک مرد، موجب می‌شود سیاوش را به شبستان شاه فرا خواند تا او را از طریق جاذبه‌های زنانه فریب دهد؛ اما سیاوش که از سویی پرورده رستم خردمند است و از سوی دیگر آنیمایی چون فرنگیس را در لایه‌های پنهان روان خود دارد، فریب نمی‌خورد و در یافته که در این مورد، زن نمودی از یک عنصر منفی ویرانگر است. سیاوش می‌داند مهر یک زن با وجود خوشایندی می‌تواند اهریمنی باشد و این دانستن، حاصل خرد و خودآگاهی یعنی جنبه‌های سازنده روانی اوست. بین شخصیت روانی این پسر و پدرش کی کاووس فاصله زیادی وجود دارد. پیوند با سودابه، کی کاووس را به حقارت و زبونی می‌کشاند و او را از سیاوش دور می‌کند. «قبول عشق این زن، شکستن عهدی است که ناگفته میان پدر و فرزند بسته شده و بی‌وفایی و روی گرداندن از مردانگی و دانایی است». (مسکوب، ۱۳۷۵، ص ۵۱)

ویرانگری جایگزین زاینده‌گی: سودابه از آغاز تا پایان جز جنگ و ویرانی و خواری برای کی کاووس و ایران ثمری نداشت. سودابه در شاهنامه نه تنها سزاوار بر عهده گرفتن نقش مقدس مادری نیست و از زاینده‌گی و آفرینندگی او سخنی نیست، بلکه زمینه‌هایی فراهم می‌کند که موجب مرگ سیاوش شده و موجب بروز جنگ‌های بزرگ و خانمان سوز ایرانیان با تورانیان می‌شود، همچنان که در آغاز پیوستن به کاووس و در مدت اسارت شاه ایران و همراهانش نیز ایران صحنه جنگ و خونریزی شده بود. او در جایی دیگر نیز ویران‌کننده نقش مادری است. زنی پلید و سودابه‌وار باردار دو بچه

است. سودابه او را وادار می‌کند با ویران کردن نقش مادری خود، دو بچهٔ خود را کشته و به سودابه دهد. سودابه با ایراد تهمت ساقط کردن و قتل دو شاهزادهٔ دروغین به سیاوش، قصد تخریب وی را دارد و شاید در ژرفای روان بیمار و پلید خود ناسزاوار بودن خود را در پذیرش نقش مادری، که نقشی ازلی و مقدّس است، برای کاووس و اطرافیان توجیه و تبیین می‌کند. سودابه در شاهنامه در مقابل زنانی چون رودابه و فرانک و کنایون و فرنگیس قرار دارد. او در شاهنامه از زنانی است که حیات معنوی را فراموش کرده و اسیر جنبه‌های جسمانی و پلید شده و نشانی از زاینده‌گی و حیات در او دیده نمی‌شود. از اینرو نه تنها سزاوار عهده دار شدن نقش مقدّس مادری یک قهرمان یا شاهزاده و شهریار نمی‌شود، بلکه همواره فتنه می‌انگیزد و مرگ می‌آفریند.

همیاران سودابه در قتل سیاوش: در شاهنامه نیروهای اهریمنی و منفی چون زن جادوگر، گرسیوز پلید و افراسیاب اهریمنی و گروهی زره در کنار سودابه و در مقابل سیاوش می‌ایستند. خرد پلید این بد اندیش نا پاک زن در کنار بی‌خردی کاووس سیاوش را به توران می‌کشاند و آنجا گرسیوز و همیارانش کار ناتمام سودابه را به انجام می‌رساند. نکته این که هنگام مرگ، کشتن سیاوش پیران ویسه، وزیر خردمند افراسیاب، حضور ندارد و از صحنه کاملاً دور است. چنین موضوعی نیز نشان پیوند سودابه و همیارانش با بدخردی و گسستن از خرد است.

گوینده‌ای ناشناس جایگزین نامداری از مهان:

سودابه را گوینده‌ای ناشناس به کی کاووس می‌شناساند. در داستان زال دیده شد که زال از طریق نامداری از میان مهان از وجود رودابه آگاه می‌شود ولی در داستان کی کاووس آمده:

از آن پس به کاووس گوینده گفت که او دختری دارد اندر نهفت
که از سرو بالایاش زیباتر است ز مشک سیه بسر سرش افسر است

(جلد ۲، ص ۱۳۱، ابیات: ۷۳-۷۲)

گوینده‌ای که کی کاووس را از وجود سودابه باخبر می‌کند، ویژگی خاص مثبتی ندارد و معنای نمادین آن می‌تواند این باشد که او وجودی شناخته و بر خاسته از آگاهی و شناخت نیست، بلکه وجودی ناشناس و خوب یا بد بودنش نامعلوم بوده است و اعتماد کردن بر او کار شایسته‌ای نیست.

نبود کشمکش روانی: بر خلاف زال، که پس از آگاه شدن از وجود زنی به نام رودابه مدتی دچار کشمکش شده و موضوع پیوستن به او را به دقت بررسی کرد و در خوب یا بد آن بسیار اندیشید و ابعاد جسمی و فکری و اندیشه رودابه را ارزیابی کرد - به طوری که این کشمکش و بررسی در شاهنامه از آغاز تا پیوستن آن دو به هم حدود هزارو صد و شصت بیت را به خود اختصاص می‌دهد. کی کاووس نااندیشیده و نسنجیده اسیر توصیف‌های گوینده شده، عجولانه و بر مبنای احساسات عمل می‌کند این مقایسه نشان‌دهنده درنگ و آهستگی زال و عجول بودن و نابخردی کی کاووس در بالفعل کردن ناخودآگاه است. بر اساس اصل تضاد و دوقطبی بودن، در روان انسان، سیستم‌های مختلف با هم در کشمکش‌اند. ولی این کشمکش برای او مفید و سازنده است و او را به حرکت و فعالیت که عمل اصلی زندگی است و می‌دارد. (سیاسی، ۱۳۷۱، ص ۹۸) زال خردمند این کشمکش را دریافته و با تأمل و تلاش آن را به گونه‌ای مثبت سامان داده و کی کاووس نابخرد که آن را دریافته از همان آغاز فریب خورده و اسیر جنبه‌های منفی آن شده است.

عدم حضور نمادهای خرد: از وجود نمادهای خرد و آگاهی چون سیمرغ، سیندخت، موبدان و خردمندان و مهمتر از همه، از آزمون بزرگ خودآگاهی که زال پشت سر نهاد، در این داستان خبری نیست و این نیز نشانه‌ای مهم است که تأیید نشدن این پیوند از سوی خودآگاهی و خرد را اثبات می‌کند.

دو نیمه شدن سودابه:

مرگ سودابه نیز مرگی ویژه است. قتل به شکل دو نیمه شدن در شاهنامه دو بار دیده می‌شود. یک بار در مورد سودابه و یک بار در مورد جمشید. سودابه زنی است که

به دلیل دژ خردی در نیمه تاریک و ظلمانی و اهریمنی اسطوره و حماسه جای گرفته و در نهایت به دست رستم، آموزگار خردمند سیاوش، دو نیم می‌شود و از کاووس دور می‌گردد به طوری که پس از او شخصیت کی کاووس نیز تغییر می‌کند و نابخردی‌های او پایان می‌یابد.

به خنجر به دو نیم کردش به راه نجینید بر جای کاووس شاه
(جلد ۳، ص ۱۷۲، ب ۲۶۲۷)

نوع مرگ او که به شکل دو نیمه شدن است، می‌تواند نشان دهنده تجزیه و گسستن خودآگاه کی کاووس از آنیمای منفی باشد. این نابودی و انتقام، پیروزی خودآگاهی بر آنیمای منفی است که بهروزی را هم در عرصه شخصیت روانی و هم در حیات اجتماعی و بیرونی مزده می‌دهد. این نوع مرگ را در شاهنامه در داستان جمشید نیز می‌بینیم. جمشید شهریاری خردمند و فرهمند بود ولی هنگامی که نابخردی می‌کند و در برابر کردگار غرور می‌ورزد، فره ایزدی از او دور شده، شهریاری را از دست می‌دهد و پس از مدتی به دست ضحاک با اژه دو نیم می‌شود. مرگ او و سودابه از یک نوع ولی با دو سوی متفاوت است. ضحاک نیمه نیک جمشید را از او جدا می‌کند و رستم نیمه پلید سودابه را و در حقیقت کی کاووس را جدا و از او دور می‌نماید.

این که رستم سودابه را به دو نیم می‌کند و خود کی کاووس از انجام این کار ناتوان است نشان می‌دهد که کاووس هنوز به کمال نرسیده و نتوانسته به تنهایی به وظیفه خود عمل کند. «هر بار شکست و درماندگی خرد گریزپای این پادشاه را یکچند به وی باز می‌گرداند. اما این خرد از سنجش چیزها و حقیقت کارها به دست نمی‌آید... عرضی و گذراست، از جانب جهان خارج تحمیل شده است... زیرا این خردمندی حاصل کارکرد خودبخود و آزاداندیشی نیست، وابسته به وضعی منفی — به ناتوانی — است... این است که کاووس در اسیری بخرد و در آزادی نابخرد است. (مسکوب، ۱۳۷۵، ص ۱۱۸) او از متزلزل‌ترین شخصیت‌های شاهنامه است. پس از دو نیم شدن سودابه دست

کی کاووس نیز از نابخردی و بدکرداری کوتاه می‌شود؛ به تدریج زمینه سپردن شهریاری به کیخسرو فراهم می‌گردد و ایرانیان انتقام خون سیاوش را می‌گیرند.

نتیجه‌گیری

نمادشناسی و سمبل شکافی داستان‌های شاهنامه می‌تواند نتایج ارزنده و مفیدی به دست دهد. تأثیر ناخودآگاه جمعی روان بر داستان‌های عاشقانه و غنایی شاهنامه در نگاه اول چندان روشن نیست و جنبه‌های شخصی، عاطفی و احساسات فردی در آنها مشهودتر است؛ ولی در ژرف ساخت وجود این داستان‌ها نشانه‌هایی از پیوند عمیق آنها با شخصیت روانی و ناخودآگاه جمعی دیده می‌شود.

بررسی معشوقه‌های مذکور در این مقاله به عنوان نماد آنیما و توجه به ژرف ساخت آنها نشان می‌دهد بسیاری از داستان‌ها علاوه بر روساخت نمایان و آشکار خود معانی ژرف و عمیقی را در خود پنهان دارند که حاصل بخش ناخودآگاه است و حتی گاهی خود داستان سرایان از وجود این معانی بی‌خبرند. تأثیر ناخودآگاه در اساطیر و آثاری که حاصل جریان خروشان و ژرف اندیشه هستند مانند: شاهنامه، مثنوی، افسانه‌های هفت پیکر نظامی و آثار متأخری مانند بوف کور هدایت، بیشتر به چشم می‌خورد. شاهنامه فردوسی با این که یک اثر حماسی، ملی و قومی است و از جنبه‌های گوناگون اجتماعی و ادبی قابل کاوش و تحلیل است، جنبه‌های روانی و نکات درونی بسیار دقیق و مهمی را در خود جای داده که در نگاه اول از دیده پنهان می‌مانند. این نکته‌ها و دقایق گرچه از داستانی استخراج می‌شوند که به ظاهر متعلق به یک فرد است، اما با توجه به این نکته که این شخصیت‌ها نماد و نمونه محسوب می‌شوند، در وجود افراد بیشماری مصداق دارند و می‌توانند در نتیجه‌گیری‌های فراگیر و کلی مورد استفاده قرار گرفته و در حوزه آرکی تایپ‌ها، که همگانی و همیشگی‌اند، تحلیل شوند. در ناخودآگاه روان انسان در حوزه آرکی تایپ‌ها آنیما بر اساس یک واقعیت بیرونی شکل گرفته و جنبه‌ای دوگانه دارد. این عنصر که در بیرون می‌تواند عملکردی نیک یا بد داشته باشد در ناخود

آگاه فردی و جمعی نیز همین وضعیت را دارد. این عنصر روانی گاهی منشأ سازندگی روان انسان و رساندن او به کمال و گاه منشأ تخریب روان و باز داشتن وی از رسیدن به کمال و آگاهی می‌شود و با توجه به این‌که گسستن از آن و سرکوبی کامل آن ممکن نبوده یا حداقل عوارض منفی به بار می‌آورد، درک جنبه‌های مختلف آن همچنین تلاش برای کسب شناخت و تقویت خودآگاهی جهت کنترل جوانب منفی و نیرومند کردن جوانب مثبت آن امری ضروری و برای رسیدن به کمال الزامی است.

بر اساس اصل تضاد یا دوقطبی بودن که به آن اشاره شد در روان انسان همواره بین جنبه‌های مثبت و منفی کشمکش و تقابلی وجود دارد که قهرمان باید آن را بشناسد و بخش مخرب آن را به فرمان درآورد و بخش سازنده را تقویت کند. زال، خردمند قهرمان این شناخت و کی کاووس، مرد شکست خورده این عرصه است. در شاهنامه رودابه نمونه‌آنیمای مثبت، رشد یافته و فرزانه و در نتیجه نشانه کمال و خودیابی زال بوده و سودابه نمونه‌آنیمای منفی روان یک مرد است که در مسیر خودیابی شکست خورده و به کمال نرسیده است.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها:

- ۱- آموزگار، ژاله، (۱۳۸۵)، تاریخ اساطیری ایران، چاپ هفتم، تهران، انتشارات سمت.
- ۲- اسلامی‌ندوشن، محمد علی، (۱۳۷۴)، زندگی و مرگ پهلوانان، چاپ ششم، تهران، نشر آثار.
- ۳- اسماعیل پور، ابوالقاسم، (۱۳۸۲)، زیر آسمان‌های نور، تهران، نشر افکار.
- ۴- اوستا، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، (۱۳۸۵)، چاپ دهم، تهران، نشر مروارید.

۵- بهار، مهرداد، (۱۳۷۴)، جستاری چند در فرهنگ ایران، چاپ دوم، تهران، انتشارات فکر روز.

۶- دوستخواه، جلیل، (۱۳۸۰)، حماسه ایران یادمانی از فراسوی هزاره‌ها، تهران، انتشارات آگاه.

۷- ستاری، جلال، (۱۳۸۶)، عشق صوفیانه، چاپ پنجم، تهران، نشر مرکز.

۸- ———، ———، (۱۳۶۶)، رمز و مثل در روان‌کاوی، تهران، انتشارات توس.

۹- سیاسی، علی اکبر، (۱۳۷۱)، نظریه‌های شخصی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

۱۰- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۹)، شاهنامه، متن انتقادی از روی چاپ مسکو (چهار مجلد)، به کوشش سعیدحمیدیان، چاپ پنجم، تهران، نشر قطره.

۱۱- فرنیغ دادگی، بندهش، (۱۳۸۰)، گزارش مهرداد بهار، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس.

۱۲- ———، ———، (۱۳۸۴)، نامه باستان، تهران، انتشارات سمت.

۱۳- کیا، خجسته، (۱۳۷۱)، سخنان سزاوار زنان در شاهنامه پهلوانی، تهران، انتشارات فاخته.

۱۴- مسکوب، شاهرخ، (۱۳۷۵)، سوگ سیاوش، چاپ ششم، تهران، انتشارات خوارزمی.

۱۵- یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۷۷)، انسان و سمبولهایش، ترجمه محمود سلطانیه، تهران، نشر جامی.

۱۶- ———، ———، (۱۳۷۷)، تحلیل رویا، ترجمه رضا رضایی، تهران، نشر افکار.

۱۷- ———، ———، (۱۳۷۲)، جهان‌نگری، ترجمه جلال ستاری، تهران، نشر افکار.

ب) مقالات

۱- سید کاظم موسوی و اشرف خسروی، (۱۳۸۷)، آنیما و راز اسارت خواهران همراه در شاهنامه، فصلنامه پژوهش زنان، دانشگاه تهران، شماره ۳: دوره ۶، صص ۱۵۳-۱۳۳.

A Psychoanalytical Study of Soodabeh and Roodabeh in Shahnameh

Eshagh Toghyani, PhD
Ashraf Khosravi, PhD candidate
Isfahan University

Abstract

Among the literary works, Shahnameh is considered as an epic work. This literary valuable work is a national asset and a symbol of the public unconsciousness of the Iranian nation. Shahnameh can be studied from different aspects including linguistics, literature, sociology, mythology and narrative perspectives. It can also be investigated from psychoanalytic and psychological principles. Carl Gustav Jung a psychologist from Switzerland whose views have many implications to study oriental literary works has proposed the concept of "Anima". It is an important issue in Jung's theory showing both the positive (effective) and negative (adverse) aspects of the human character.

Lady lovers in Shahnameh are good examples of anima symbolizing the public unconsciousness of the Iranian nation pictured in literature. Such characters have been presented in myth as well as epic.

Soodabeh and Roodabeh are two important and effective lady lovers in Shahnameh: one is positive and impressive and the other one is negative and destructive. This conflict shows that anima can be good and evil and this depends on consciousness and determination of man in his individual and social life.

Keywords: *Shahnameh, Psychoanalysis, Anima, Positive, Negative, Consciousness, Unconsciousness.*